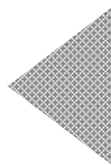


تحلیلی بر تئوری نوسازی توسعه



هادی حکیمی^۱

محمد تقی معبودی^۲

(تاریخ دریافت ۹۵/۳/۲۰ - تاریخ تصویب ۹۵/۷/۲۰)

چکیده

نوسازی واژه‌ای مختصر است برای تنوعی از دیدگاه‌ها که به وسیله غیر مارکسیست‌ها برای جهان سوم به کار برده می‌شود و از طریق آن رشد تکنولوژی، صنعتی شدن، مصرف انبوه، شهرنشینی، و حومه‌نشینی زندگی انسانی، ارتباط انبوه، تمرکزگرایی دولتی و توسعه سیستم‌های آموزش رسمی اتفاق می‌افتد. این پژوهش با هدف بررسی و نقد رویکرد نوسازی توسعه انجام یافته است. روش تحقیق توصیفی - تحلیلی بوده و برای جمع‌آوری داده‌ها از مطالعات اسنادی (کتابخانه‌ای) استفاده شده است. نتایج تحقیق نشان می‌دهد که با توجه به ماهیت دیدگاه نوسازی انتقادهایی را مطرح می‌کنند، از جمله؛ نگاه خطی به فرآیند توسعه، نادیده گرفتن نقش عوامل خارجی در عقب‌ماندگی کشورها، از بین بردن استقلال سیاسی - اقتصادی کشورها، ابزاری برای نفوذ سرمایه‌داری غرب، از بین رفتن شخصیت فرهنگی - تاریخی در مقابل رویکرد نوسازی، انتزاعی بودن مطالعات، از بین رفتن بنیان‌های معنابخش در اثر دیدگاه نوسازی، سنت را مانع توسعه قلمداد کردن، ناامنی هستی‌شناسی و نادیده گرفتن نقش طبقه. علی‌رغم این انتقادات باید اذعان

۱- استادیار جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران (نویسنده مسئول)، h.hakimi@tabrizu.ac.ir

۲- دانشجوی دکتری جغرافیا و برنامه‌ریزی شهری، دانشگاه تبریز، تبریز، ایران، mohammad.maboodi@gmail.com

داشت که بسیاری از پیشرفت‌های جوامع بشری بعد از جنگ جهانی دوم براساس مبانی تئوریک این رویکرد اتفاق افتاده و هنوز هم جهان توسعه یافته، جهانی صنعتی و شهرنشین می‌باشد که این موارد از شاخص‌های مورد تأکید تئوری نوسازی می‌باشد.

واژگان کلیدی: نوسازی، تئوری، توسعه.

۱- مقدمه

توسعه از دیر باز آمال و خواست مردم و بسیاری از حاکمان بوده است. اما بطور علمی و جدی بعد از جنگ جهانی دوم، به دلیل استعمارزدایی و فقر گسترده کشورهای در حال توسعه که مسائل مهمی برای نظریه پردازان علوم اجتماعی و اقتصاد- بطور کلی نظریه پردازان توسعه- مطرح کرد که برای فائق آمدن بر این مسائل و به راه انداختن موتور توسعه کشورهای در حال توسعه به فکر چاره جویی‌هایی افتادند که در این اثناء تئوری نوسازی (مدرنیزاسیون) در آغازین سال‌های دهه ۱۹۵۰ متولد شد. چنین نظریه‌ای بر پایه تکرار تاریخی روند توسعه کشورهای در حال توسعه قرار داشت. در این مقاله ابتدا به توضیح و تبیین مفهوم و ریشه تاریخی توسعه و دیگر نظریات پرداخته و سپس اقدام به شرح نظریه مدرنیزاسیون خواهیم کرد.

۲- روش تحقیق

پژوهش حاضر با هدف بررسی و تشریح شکل‌گیری دیدگاه نوسازی و نقش آن در فرآیند توسعه و همچنین انتقادهای اساسی وارد بر آن انجام یافته است. بدین جهت روش انجام مطالعه توصیفی- تحلیلی می‌باشد. از این رو برای جمع‌آوری داده‌ها از روش اسنادی (کتابخانه‌ای) استفاده شده است.

۳- تعریف، مفهوم و ریشه تاریخی توسعه

بیشتر مفاهیم توسعه در ارتباط با ظهور سرمایه‌داری و نقد جامعه فئودالی نسبتاً دیر شکل گرفته- اند (Larrain, 1989:1). اما اصطلاح توسعه به صورت فراگیر و گسترده پس از جنگ جهانی دوم مطرح شده است. در زبان لاتین توسعه دارای دو ریشه، de، به معنی یک نیروی منفی یا معکوس و envelop، به معنی در پوشش قرار دادن، یا در میان پوشش گذاشتن، می‌باشد. بنابراین توسعه دادن در ارتباط با رفع یک پوشش یا یک محدودیت

است (Fraizer, 1997: 184). واژه توسعه در زبان فارسی هم به معنای خروج از لفاف بوده است. در قالب نظریه نوسازی، لفاف همان جامعه سنتی و فرهنگ و ارزش‌های مربوط به آن است که برای متجدد شدن باید از این مرحله سنتی خارج شوند (ازکیا، ۱۳۸۰: ۷). به بیانی دیگر توسعه، گذار از یک مرحله تاریخی به مرحله تاریخی دیگر است که از مرگ چهارچوب‌های سنتی و پیشین شروع می‌شود که در این حرکت رو به جلو، بعضاً ناهماهنگی‌هایی دیده می‌شود. مؤلفه‌های این گذار به طور همبسته نخستین بار در جهان، در قرن هیجدهم در قسمت‌هایی از شمال غربی اروپا و خاصه در بریتانیای کبیر ظاهر شد. سپس طی قرن نوزدهم به تدریج در جهت جنوب و شرق در اروپا گسترش یافت و در پایان قرن نوزدهم برخی جنبه‌های آغازین آن در شرقی‌ترین نواحی اروپا مشتمل بر روسیه و نیز در ژاپن قابل تشخیص بود. فرآیند کم و بیش مشابهی از اوائل قرن نوزدهم در نواحی ماوراء بحار که اروپائیان مهاجر در آن اسکان یافته بودند نیز به وقوع پیوست. و به این ترتیب نخست ایالات متحده و به دنبال آن کانادا، استرالیا و زلاند نو در قرن نوزدهم و سپس بخش‌هایی از آمریکای لاتین در اوائل قرن بیستم به کاروان نوسازی و توسعه جهانی پیوستند (زاهدی، ۱۳۸۴: ۱۱).

۴- رویکردها و تئوری‌های توسعه

تعریف و تبیین هر پدیده علمی با یک زاویه دید نظری و فکری انجام می‌شود و هیچ نظریه یا تئوری در خلاء فکری شکل نگرفته است. بحث توسعه و رویکردها و نظریه‌های مربوط به آن نیز از این قاعده مستثنی نبوده است؛ چرا که تمامی نظریه‌ها و دیدگاه‌های توسعه بر اساس یک رویکرد مبتنی بر بستر فکری خاصی شکل گرفته است. از این رو در یک نگاه کلی و جامع رویکردهای توسعه را به چهار دسته زیر می‌توان تقسیم بندی کرد:

الف) رویکردهای مبتنی بر رشد که به اقتصاد کلاسیک و نئوکلاسیک وابسته است و طرفدار رشد اقتصادی بدون توجه به مسائل عدالت اجتماعی، کاهش فقر و یا کاهش فاصله طبقاتی است؛

ب) رویکردهای مبتنی بر نوسازی (مدرنیزاسیون) که به مکتب‌های جامعه‌شناختی تکامل‌گرا نظر دارد و طرفدار تغییرات ساختاری در راستای تبدیل جوامع سنتی به جوامع نوین با همه الزامات سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی این نوع گذر است؛

ج) رویکردهای مارکسیستی و چپ‌گرای (رادیکال) توسعه که طیفی از دیدگاه‌های مارکسیستی قدیم و جدید، از گذار انقلابی به جامعه سوسیالیستی تا راه رشد غیرسرمایه‌داری و نظریه وابستگی و قرائت‌های امروزی جامعه‌شناسی انتقادی (مکتب فرانکفورت) را در بر می‌گیرد؛

د) رویکردهای لیبرالیستی و نئولیبرالیستی که طرفدار توسعه‌ای انسان‌محور، بر حفظ محیط زیست پای می‌فشارد و عمدتاً در قالب طرفداری از توسعه انسانی و توسعه پایدار مطرح می‌شود.

رویکرد توسعه‌ای گروه اول و چهارم مبتنی بر دیدگاه تعادلی‌اند که در حوزه جامعه‌شناسی بیش-تر با نظریات پارتو و پارسونز سازگاری دارد. در حالی که گروه‌های دوم و سوم دیدگاهی کشمکش‌ی و مبتنی بر تعارض را نمایندگی می‌کنند و عمدتاً در چارچوب مکتب جامعه‌شناختی ساخت‌گرایی قابل طرح‌اند. دیدگاه کشمکش‌گرایانه مارکس در شکل‌گیری رویکرد توسعه‌ای گروه سوم و نیز تعارض "وبری" عقلانیت و غیر عقلانیت در شکل‌گیری رویکرد گروه دوم اثر تعیین‌کننده‌ای داشته است (زاهدی، ۱۳۸۴: ۱۱۱-۱۱۰).

خاستگاه آغازین همه انواع رویکردهای توسعه را می‌توان انقلاب صنعتی و اقتصاد سیاسی کلاسیک انگلستان دانست. در واقع می‌توان گفت که آدام اسمیت نخستین اقتصاددان توسعه و کتاب ثروت ملل او که در سال ۱۷۷۶ منتشر شد، نخستین رساله درباره توسعه است. با این حال تردیدی نیست که توسعه به عنوان یک رشته و حیطة در داخل حوزه علوم اجتماعی محصول تفکرات و اندیشه‌های اجتماعی و اقتصادی تحول‌طلب و رفاه‌جوی قرن بیستم است (زاهدی، ۱۳۸۴: ۱۱۱).

۵- تئوری توسعه کلاسیک

همانطور که اشاره گردید واژه توسعه بصورت علمی بعد از جنگ جهانی دوم به کار گرفته شد. پس از پایان یافتن جنگ جهانی دوم و نیاز به بازسازی اروپای تخریب شده و توسعه کشورهای مستعمره سابق که به تازگی استقلال یافته بودند، تئوری توسعه نوسازی مطرح گردید. از این منظر نوسازی هم تئوری و هم مترادف توسعه بوده و تا اوایل دهه ۱۹۷۰ میلادی تئوری غالب در جهان بود. و از این رو تئوری نوسازی در تقسیم‌بندی تئوری‌های توسعه جزء تئوری‌های کلاسیک به حساب می‌آید. چرا که در تئوری‌های نئوکلاسیک بر حفظ محیط زیست، مشارکت، مباحث اجتماعی، توانمندسازی و امثالهم نیز پرداخته می‌شود.

مدرنیزاسیون واژه‌ای است مختصر، برای تنوعی از دیدگاه‌ها که به وسیله غیر مارکسیست‌ها برای

جهان سوم به کار برده می‌شود (Harrison, 1988: 1)، که از طریق آن رشد تکنولوژی، صنعتی شدن، مصرف انبوه، شهرنشینی، و حومه‌نشینی زندگی انسانی، ارتباط انبوه، تمرکزگرایی دولتی، مادرشهرگرایی^۱، توسعه سیستم‌های آموزش رسمی اتفاق می‌افتد (Marshall, 1978: 18). اصطلاح لاتین نوسازی (مدرنیزاسیون)^۲ در ادبیات فارسی معادل‌هایی چون نوسازی، مدرن شدن، امروزینه کردن، متجدد شدن، نوین‌گری و... پیدا کرده است. این مفهوم از کلمه لاتین "مد"^۳ به معنی همین حالا یا هم‌اکنون، گرفته شده است و بعد از جنگ جهانی دوم، در دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ به عنوان رویکردی غالب در ادبیات علوم اجتماعی مطرح شده است. این رویکرد به عنوان آیینی درست در مطالعات توسعه جایگزین نظریه رشد^۴ شد (از کیا، ۱۳۸۰: ۸۷).

مایرون وین، تنوع دیدگاه‌ها را در تعریف نوسازی مورد توجه قرار داده و می‌نویسد: در هر یک از رشته‌های علوم اجتماعی، به یکی از جنبه‌های نوسازی توجه کرده‌اند. به عنوان مثال، اقتصاددانان، نوسازی را در درجه اول، کاربرد تکنولوژی به دست انسان برای نظارت بر منابع طبیعت و فراهم کردن وسایل لازم جهت افزایش رشد بازده سرانه می‌دانند. جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان اجتماعی، با اشاره به تنوع و تمایز جوامع جدید، به نحوه پدید آمدن ساخت‌های نو، برای عهده‌دار شدن وظایفی که به دنبال پیدایش مشاغل جدید مطرح خواهند شد و نیز پیچیدگی دستگاه‌های آموزش و پرورش نوین و ایجاد انواع اجتماعات، در ساخت‌های اجتماعی علاقه نشان می‌دهند. علاوه بر این‌ها جامعه‌شناسان، همچنین بعضی از جنبه‌های مخرب جریان نوسازی را نیز از قبیل: افزایش کشاکش‌ها، بیماری‌های روانی، خشونت، طلاق، خلاف‌های جوانان، تنازع‌های نژادی، مذهبی و طبقه‌ای، مورد مطالعه قرار می‌دهند. دانشمندان علوم سیاسی به این جنبه، بیشتر در ارتباط با مسائل ساختمان ملت و حکومت پس از آغاز نوسازی، توجه می‌کنند (مایر، ۱۳۵۳: ۱).

از منظر جغرافیایی ریچارد پیت، نوسازی را فرآیندی می‌داند که طرح تاریخی را باید با قرار دادن بالاترین مراحل رشد در یک منطقه مرکزی، مکانی کرد (اروپا و ایالات متحده) و مابقی

۱ - Metropolitanization

۲ - Modernization

۳ - Modo

۴ - Growth Theory

جهان را به عنوان مجموعه‌ای از مناطق پیرامونی در نظر گرفت، که هر کدام معرف مرحله‌ای از گذشته هستند، بر زمان حال پافشاری می‌کنند و از طریق اشاعه و گسترش تغییرات نوآورانه منتظر دگرگونی هستند. بطوریکه تورستن هگستراند^۱ این نوآوری‌ها را به عنوان موج تغییراتی می‌داند که در بعد مکان حرکت می‌کنند و به تدریج به خاطر اصطکاک (بهم رسیدن) فاصله‌ها قدرت خودشان را از دست می‌دهند. در نتیجه مناطق نزدیک به خاستگاه نوآوری تغییرات را زودتر دریافت می‌کردند، در حالیکه مناطق دورتر این تغییرات را بعداً بدست می‌آورند (پیت و هارت، ۱۳۸۴: ۱۲۴). از دید مدیریتی، نوسازی ظهور سازمان‌های اقتصادی نظام سرمایه‌داری است.

از این رو با توجه به تنوع دیدگاه‌ها برای نوسازی تعاریف زیادی از منظرهای گوناگون ارائه گردیده است. دانیل لرنر^۲ یکی از مشهورترین صاحب‌نظران عرصه نوسازی، در زیر واژه مدرنیزاسیون در دائرة المعارف علوم اجتماعی می‌نویسد: "مدرنیزاسیون واژه رایجی برای فرآیندی کهن است؛ یعنی فرآیند تغییر اجتماعی به نحوی که کشورهای کمتر توسعه یافته خصایص معرف جوامع توسعه یافته را کسب کنند" (ساعی، ۱۳۷۸: ۲۶-۲۵). از دید اجتماعی هم مدرنیزاسیون مجموعه‌ای از تغییرات اجتماعی است که همراه با تغییر از جامعه مدرن به جامعه صنعتی است (THio, 1989:16). مایرون واینر در این زمینه شهری شدن، صنعتی شدن، دنیاگرایی، دموکراتیزه کردن، آموزش و دسترسی به وسایل ارتباط جمعی، که همگی در ارتباط با یکدیگرند را از جمله جنبه‌های مختلف نوسازی برمی‌شمرد (واینر، ۱۳۵۵: ۵۲).

اما شاید ساده‌ترین تعریف را رابرت وارد^۳ ارائه کرده است. وی نوسازی را در کلامی کوتاه حرکت به سوی جامعه مدرن می‌داند (Ward, 1963:59). در تشابه با تعریف فوق پارپارات^۴، مدرنیزاسیون را وضعیتی معمولاً در تضاد با جوامع سنتی می‌داند (Parparat, 1996).

ایزنشتاد^۵ می‌نویسد: از نظر تاریخی، نوسازی فرآیند تغییر به سوی آن نوع نظام اجتماعی،

۱ - Foresten Hagerstand

۲ - Daniel Lerner

۳ - Robert Ward

۴ - Parprat

۵ - S.N.Eisentadt

اقتصادی و سیاسی است که در اروپای غربی و آمریکای شمالی از قرن هفدهم تا قرن نوزدهم شکل و توسعه یافته و سپس در قرن نوزدهم، در دیگر کشورهای اروپایی و در قرن بیستم در سایر کشورهای امریکای لاتین، آسیایی و آفریقایی انتشار یافت (Eisentadt, 1960: 1). از این منظر سریل بلک^۱ "نوسازی را فرآیندی تاریخی می‌داند که به سرعت نهادها کارکردهای متنوع و متغیری را به خاطر افزایش شناخت انسان و کنترل بر نیروهای طبیعت که معمولاً به همراه انقلاب علمی است؛ بر خود می‌بیند" (Turner & Hulum, 1990: 35). اما ویلبرت مور^۲ نوسازی را دگرگونی کامل جامعه سنتی و پیوند آن به جهان مدرن می‌داند (Moor, 1965: 6). از نظر واگو هم نوسازی را انتقال جوامع از مرحله اتکاء صرف به زمین، به مرحله صنعتی شدن است. این گذار همراه با توسعه تکنولوژی صنعتی پیشرفته و جهت‌دهی آن توسط نظام‌های سیاسی، فرهنگی و اجتماعی است (واگو، ۱۳۷۲: ۱۶۶-۱۶۵). باید خاطر نشان کرد که جهت‌گیری این دیدگاه هم در مورد روستا، بر مکانیزه کردن از طریق یکپارچگی اراضی کشاورزی است تا از این طریق تولیدات از حالت بسته خارج گردد و در مدار بازار قرار گیرد چرا که تکنولوژی به عنوان عنصر اصلی توسعه روستایی به شمار می‌رود (افتخاری، ۱۳۷۳: ۸۰-۷۶).

ام، فرانسیس آبراهام^۳ (۱۹۸۰) در کتاب خود در ضمن اینکه دو نوع نوسازی اقتصادی و اجتماعی را مطرح می‌کند؛ برای اولی مسائلی از قبیل: تولید ناخالص ملی، سهم بخش‌های اقتصادی در این تولید، سطح مصرف یا استاندارد زندگی، بهره‌وری نیروی کار، درجه شهرنشینی، نسبت سرمایه به کار، سهم جمعیت شاغل در فعالیت‌های غیر کشاورزی و نسبت منابع انرژی غیر حیوانی به منابع انرژی حیوانی مطرح می‌شود و در بخش نوسازی اجتماعی، مسائلی چون، تغییرات اجتماعی با برنامه، دنیاگرایی، تغییر در نگرش‌ها و رفتارها، هزینه‌های عمومی سنگین در زمینه آموزش، انقلاب علمی از طریق گسترش ابزار اتباطات، تمایز ساختی و تخصصی شدن کارکردی، مورد بررسی قرار می‌گیرد. در پایان یک جمع‌بندی از تعاریف نوسازی داشته، و آن را فرآیند پیچیده و چند لایه‌ای، جهت توسعه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی،

۱- Cyril Black

۲- Wilbert Moore

۳- Francis M. Abraham

تغییرات در نگرش و انقلاب در ارتباطات تعریف کرده است. ولی خود اذعان می‌کند که این تعریف همه شاخه‌های نوسازی را در بر نمی‌گیرد. او در جای دیگری می‌گوید: نوسازی، فرآیند مستمر، مداوم و جامعی است که بر جنبه‌های مختلف زندگی اثر می‌گذارد (Abraham, 1980: 5 – 10).

در کل می‌توان گفت نوسازی یک فرآیند مستمر، مداوم و رو به جلو جهت خروج از زندگی سنتی و ورود به زندگی مدرن است که معمولاً با استفاده از تکنولوژی، بهبود وضعیت بهداشتی، آموزشی و ارتباطی، و سطح بالای شهرنشینی، صنعتی شدن و تحرک اجتماعی همراه است. نظریه نوسازی عمدتاً در سه سطح اجتماعی، اقتصادی و روانی مطرح و قابل بررسی است، از این رو هر یک از سطوح به طور جداگانه و مبسوط بحث می‌شود.

۵-۱- بعد اجتماعی نوسازی

با توجه با این که نظریه نوسازی جزء نظریه‌های کلاسیک توسعه است؛ بالطبع از نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناسی نیز تأثیر پذیرفته است. قبل از پرداختن به نظریات عمده‌ترین صاحب‌نظران جامعه‌شناسی در این حیطه باید خاطر نشان کرد که همه نظریه‌های جامعه‌شناختی در حیطه نوسازی عمدتاً از مکاتب تکامل‌گرایی و بعضاً کارکردگرایی تأثیر پذیرفته‌اند که به اجمال مطرح می‌گردند.

۵-۱-۱- تکامل‌گرایی^۱

از قرن هجدهم به بعد انسان به اتکای ره‌آوردهای علمی نظریه‌پردازی‌ها متوجه شد که نه فقط جهان و آنچه در آن است، ثابت و بی‌حرکت نیست، بلکه همه چیز در طول زمان - اگر چه به صورت نامرئی و آرام- دگرگون می‌شود. این آگاهی، آغاز مفهوم تکامل بود که نظریه مبتنی بر ثبات را دچار تزلزل می‌کرد. فیلسوف و طبیعی‌دان فرانسوی ژان باتیست لامارک^۲، نخستین کسی است که در سال ۱۸۰۹ نظریه منسجمی برای تکامل در آن دوره پیشنهاد کرد. او معتقد بود که

۱-Evolutionism

۲-Jean Batiste De Lamark

مکانیسم تکامل در طول زمان بصورت پیشرفت طبیعت از کوچکترین ارگانیسم‌های مرئی و سپس نباتات و حیوانات بسیار پیچیده و تقریباً کامل، تا مرحله انسان را شامل می‌شود (توسلی، ۱۳۷۴: ۸۸). تأثیرات آثار لامارک آنقدر عمیق بود که بدون آن نمی‌توان شهرتی را که انسان‌شناسی در اوایل همین قرن، خصوصاً در کشورهای آنگلو ساکسون داشته است توجیه نمود (روشه، ۱۳۸۷: ۱۸). از این رو نظریه تکاملی بر اندیشه جامعه‌شناختی سده نوزدهم و اوایل سده بیستم تسلط داشت، اما از ۱۹۲۰ به بعد تحلیل منظم نظام‌های اجتماعی، تحلیل روندهای گسترده اجتماعی و جمعیت‌شناختی و پژوهش در عوامل تعیین کننده رفتار توجه شد. رونق دوباره موقتی علاقه به دیدگاه‌های تکاملی که اخیراً روی داده است با گرایش روزافزون بررسی‌های تاریخی و تطبیقی رابطه نزدیک دارد (کوزر، ۱۳۸۵: ۵۷۷). فرض تکامل‌گرایان بر این است که آهنگ تغییرات اجتماعی، آرام، تدریجی و انباشتی است. یعنی به عبارتی تغییرات اجتماعی به صورت تکاملی و نه انقلابی به وجود می‌آیند، قرن‌ها طول می‌کشد تا یک جامعه ساده و بدوی به یک جامعه پیچیده و مدرن تبدیل گردد (سو، ۱۳۷۸: ۳۲). به عبارت ساده می‌توان گفت که تکامل‌گرایی مرکب از چهارچوبی است که در آن تغییرات اجتماعی یک سویه، پیشرو، تدریجی و برگشت‌ناپذیر^۱ است (Tetty, 2005: 16).

۵-۱-۲- کارکردگرایی^۲

شاید تا کنون در مورد هیچ نظریه‌ای مانند کارکردگرایی اختلاف نظر و مشاجره بروز نکرده باشد، به نحوی که گروهی آن را بطور کلی مردود دانسته و برخی صاحب‌نظران از آن به عنوان نظریه‌ای جامع نام برده‌اند. علی‌رغم این همه اختلاف آراء، کارکردگرایی به عنوان نظریه‌ای جا افتاده در جامعه‌شناسی قرن بیستم، به حیات خود ادامه داده و رسمیت یافته است (توسلی، ۱۳۷۴: ۲۱۱). چرا که بسیاری بر این باورند که این نظریه، بی‌گمان تنها و مهمترین نظریه در علوم اجتماعی سده کنونی بوده است (ریتزر، ۱۳۷۴: ۱۱۹). از نظر سوابق تاریخی، کارکردگرایی تقریباً از اندیشه تمامی بنیانگذاران تفکر اجتماعی مغرب زمین بهره گرفته است. اساس این نظریه بسیار

۱- Irreversible

۲- Functionalism

ساده می‌نماید: هر کل مرکب از اجزایی است که به نحو خاصی با هم ترکیب شده‌اند و حتی اگر هر دو بخش یعنی اجزاء و کل دچار تغییر و دگرگونی شوند، باز هم به حفظ و ثبات کل کمک می‌کنند (توسلی، ۱۳۷۴: ۲۱۱). بر پایه این گفته بیشتر نظریه‌های کارکردگرایانه در این فرض مشترک‌اند که با پیشرفت جوامع، پیچیدگی و وابستگی بین اجزای آن افزوده می‌شود. این فرض در جامعه‌شناسی را می‌توان به اسپنسر نسبت داد که نشان داد جوامع از وضعیتی نامنسجم و همگن به وضعیتی منسجم و ناهمگن تغییر می‌کنند (دیلینی، ۱۳۸۷: ۷۶).

۵-۱-۳ - نظریه پردازان سطح اجتماعی نوسازی

در سطح اجتماعی نوسازی نظریه پردازان مختلفی قرار دارند که به فراخور اندیشه خود از مکاتب تکامل‌گرایی و بعضاً کارکردگرایی تأثیر پذیرفته‌اند از آن جایی که هر نظریه‌پرداز دارای ویژگی منحصر به فردی هست که متأثر از محیط فردی و اجتماعی که در آن قرار گرفته است، سعی شده ابتدا مقدمه‌ای در مورد ویژگی‌های محیطی هریک از نظریه‌پردازان آورده و سپس وارد مباحث مربوط به هریک شود که به ترتیب به قرار زیر می‌باشد:

هربرت اسپنسر^۱ جزء اولین نظریه‌پردازان این عرصه می‌باشد. مک کله لند می‌گوید که عصر ویکتوریا عصر اسپنسر است (McClelland, 1996:485). برخی از تاریخ‌نویسان جامعه‌شناسی اسپنسر را ادامه دهنده رهیافت ارگانیک و تکاملی کنت می‌دانند. اسپنسر می‌گوید که تکامل، تغییر از یک حالت به نسبت نامعین، نامنسجم و همگون به حالت نسبتاً معین، منسجم و چندگون است. به نظر اسپنسر بدیهی بود که همه جنبه‌های جهان از ارگانیک گرفته تا غیر ارگانیک و از اجتماعی گرفته تا غیر اجتماعی در نهایت تابع قوانین تکامل‌اند (کوزر، ۱۳۸۲: ۱۳۷-۱۳۶). اسپنسر برای تفکیک انواع جوامع الگویی را با عنوان جوامع جنگ‌جو (نظامی) و جوامع صنعتی پیشنهاد داده است. بدین ترتیب که در سنخ نظامی، ساختار تنظیم‌کننده، ساختار مسلط است. جامعه بر مبنای اصل همکاری اجباری قرار می‌گیرد در حالی که سنخ صنعتی بر مبنای اصل همکاری ارادی و داوطلبانه استوار است. این دو سنخ، وقتی به صورت انفرادی به اشکال افراطی‌شان مبدل می‌شوند به کلی متفاوت و در مقابل هم هستند (اسپنسر، ۱۳۸۱: ۱۱۸).

دیگری را می‌توان اگوست کنت^۱ را نام برد. اگوست کنت در دوره‌ای انقلابی و پرتضاد متولد شد. او مثبت‌گرایی پر شور بود و نسبت به اهداف مثبت‌گرایی اطمینان بسیار زیادی داشت و با سرسختی اصرار می‌ورزید، هدف جامعه‌شناسی این نیست که افکار و حدسیات بیهوده‌ای توسعه داده شوند یا اینکه برای پرسش‌های انتزاعی راه‌حلی را به وجود بیاوریم بلکه جامعه‌شناسی به دنبال این است که نوعی دانش را که به فرآیند رشد و پیشرفت اجتماع یاری خواهد رساند، کشف کند. کنت جامعه خود را توصیف می‌کند که بشدت نیازمند چنین پیشرفتی است (اشلی و اورنشتین، ۱۳۸۳: ۸۳-۷۹). کنت با به کار بستن آنچه را که خود روش مقایسه علمی در گذشت زمان نامیده بود، به مفهوم بنیادی خویش دست یافت که همان قانون پیشرفت بشر یا قانون سه مرحله‌ای است. بدین صورت: وضع افسانه‌ای، وضع مابعدالطبیعی یا تجریدی و وضع علمی یا اثباتی. در مرحله افسانه‌ای ذهن بشر به دنبال ماهیت ذاتی هستی‌ها و علت‌های نخستین و غایی همه معلول‌ها است؛ و تصور می‌کند که همه پدیده‌ها بر اثر کنش بی‌میانجی هستی‌ها فراطبیعی ایجاد می‌شوند. در مرحله مابعد طبیعی ذهن می‌پندارد که نیروهای انتزاعی و موجودات حقیقی (یعنی تجربدهای تشخیص یافته) می‌توانند همه پدیده‌ها را به وجود آورند، اما در مرحله نهایی، یعنی در مرحله اثباتی، ذهن انسان جستجوی بیهوده مفاهیم مطلق، سرچشمه و مقصد گیتی و علت‌های پدیده‌ها را رها می‌کند و وقت خود را به بررسی قوانین پدیده‌ها، یعنی همان روابط دگرگونی‌ناپذیر توالی و همانندی اختصاص می‌دهد. به نظر کنت هر یک از مراحل اصلی تکامل ذهن بشر، ضرورتاً از بطن مرحله پیشین آن پدید می‌آیند. او بر آن باور بود که نباید انتظار داشت که در هنگام مرگ یک نظام، سامان اجتماعی و نیز فکری تازه‌ای یکباره سر برآورد. گذار از یک نظام اجتماعی به نظامی دیگر، هرگز نمی‌تواند پیوسته و مستقیم باشد.

نظریه پرداز دیگر این عرصه کارل مارکس^۲ می‌باشد. مارکس پس از مطالعات عمیق به این نتیجه رسید که جامعه از توازن نیروهای متضاد ساخته می‌شود و بر اثر کشمکش‌های این نیروها، دگرگونی‌های اجتماعی پدید می‌آید. بینش مارکس، بینشی تکاملی بود و بر این اساس تکامل جامعه بشری را در یک سیر خطی به صورت دوره اشتراک یا کمون اولیه، دوره برده‌داری، دوره

۱- August Conte

۲- Karl Marx

فئودالیسم، دوره سرمایه‌داری، دوره سوسیالیسم و در نهایت دوره کمونیسم می‌دید. هر چند مارکس بعضی از تفکرات خود را از هگل گرفت اما با اندیشه‌های هگل تفاوت‌های داشت. زیرا برای هگل، تکامل نوع بشر در اصل از تکامل افکار یا روح انسان منتج می‌شد؛ حال آنکه مارکس تکامل اوضاع مادی بشر را موضوع کارش قرار می‌دهد و به شیوه‌های گوناگون ترکیب اجتماعی انسان‌ها برای تأمین وسایل زندگی شان می‌پردازد (کوزر، ۱۳۸۲: ۷۷).

امیل دورکیم^۱ یکی از تأثیرگذارترین چهره‌ها در جامعه‌شناسی فرانسه و جهان است. امیل دورکیم جوامع را بر دو تیپ، که بر پایه همبستگی (انسجام) قرار داشت، تقسیم‌بندی کرده بود. یکی همبستگی مکانیکی، و دیگری همبستگی ارگانیکی. همبستگی مکانیکی که عمدتاً در جوامع ابتدایی دیده می‌شود ساختارهای اجتماعی آن کم‌تر تفکیک شده و تقسیم کار در آنها یا وجود نداشته و یا بصورت خیلی کم دیده می‌شود. به عبارتی این نوع همبستگی، همبستگی شباهت‌هاست. همبستگی ارگانیک که مختص جوامع مدرن بوده، دارای ساختارهای اجتماعی و اقتصادی تفکیک شده‌ای بوده و در آنها تقسیم کار بسیار تفکیک شده و متمایز می‌باشد. در این جوامع انسجام جمعی ناشی از تفکیک افراد از همدیگر می‌باشد.

در کل باید گفت که توجه عمده دورکیم بر اشکال انسجام، تلاشی بر تئوریزه کردن یکپارچگی اجتماعی در حالتی بغرنج‌وار بود که ریشه‌هایش در بحران‌های جوامع اروپایی سنتی در مواجهه با عقل‌گرایی، فردگرایی و صنعتی کردن سرمایه‌داری بود (Wacquant, 1993: 1). فردیناند تونیس^۲، جامعه‌شناس آلمانی که دارای تفکرات سوسیال لیبرال بود به دنبال بررسی فرایند توسعه و تکامل غرب بر مبنای ساختارهای اجتماعی‌اش است. وی جوامع گوناگون را بر اساس نوع روابط درونی، چگونگی و میزان انسجام به دو دسته تقسیم‌بندی نمود؛ یکی را گماینشافت^۳ نامید که در انگلیسی "community" و در فارسی اجتماع مناسب‌ترین معادل‌های آن است؛ و دیگری را گزلسافت^۴ نامید که "society" در انگلیسی و جامعه در فارسی بهترین معادل‌های موجود می‌باشند.

۱-Emile Durkeim

۲-Ferdinand Tonniies

۳-Gemeinschaft

۴-Gesellschaft

گماینشافت بیانگر همان اجتماعاتی است که در گذشته ماقبل مدرن به صورت یک خانواده بزرگ یا قبیله و قوم تجلی می‌کرد و جلوه‌هایی از آن در عصر مدرن نیز مشاهده می‌شود. روابط اجتماعی در گماینشافت بر پایه عاطفه، سنت و خویشاوندی و دوستی قرار دارد ولی در گزلفشافت کمک، مساعدت، حمایت، محبت و عاطفه جای خود را به وظیفه، الزام و نیاز می‌دهد و علاقه جای خود را به اکراه و خدمت‌رسانی جای خود را به سودجویی و منفعت‌طلبی و حمایت جای خود را به رقابت می‌سپارد و پیوند و همبستگی که در گماینشافت حالتی طبیعی، اصیل و مکانیکی داشت در گزلفشافت حالتی تصنعی، عرضی و ارگانیکی پیدا می‌کند. در واقع آنچه مورد نظر نویسنده بود همان چیزی است که از آن به عنوان جوامع مدرن یاد می‌شود (ساعی، ۱۳۸۴: ۷۳-۷۲).

وی با بررسی اساس و ریشه‌های پیدایش و ظهور سرمایه‌داری و عوامل مؤثر و تشکیل‌دهنده نظام سرمایه‌داری در غرب، چگونگی توسعه‌یافتگی و صنعتی شدن جوامع غربی را تبیین نموده و در این بررسی عناصری چون عقلانیت و اقتدار را نیز مورد بحث قرار داده است و بر مبنای این عناصر مرحله‌ی چون اجتماع‌گرایی و جامعه‌ای شدن را از یکدیگر تفکیک کرده است (ساعی، ۱۳۸۶: ۷۱). ماکس وبر هسته اصلی نوسازی را در یک عقلانی سازی در حال رشد در همه حوزه‌های جامعه می‌داند، البته وی در همه این فرایندها بر افسون‌زدایی تأکید داشت. مهمترین چهره اجتماعی نوسازی که به نوعی نشان‌دهنده برتری چهره کارکردگرایی است، تالکوت پارسونز^۱ می‌باشد. انسان با نگاه به تحولات جامعه‌شناسی آمریکایی در پنجاه سال گذشته، بلافاصله تحت تأثیر سهم پارسونز در تحول نظریه جامعه‌شناختی قرار می‌گیرد؛ چرا که آثار پارسونز تقریباً در خارج از آمریکا به اندازه داخل این سرزمین تأثیرگذار بوده است (همیلتون، ۱۳۷۹: ۱).

برای شناخت تفکرات پارسونز که از بنیانگذاران و مهمترین چهره‌های کارکردگرایی است، استعاره زیست‌شناختی کلید فهم آثارش به شمار می‌رود. بدین معنی که او حیات اجتماعی را نوع خاصی از یک نظام زنده می‌داند. از دیدگاه پارسونز، یک اجتماعی نیازهایی دارد که باید ارضاء شوند تا آن نظام برقرار بماند و اجزایی دارد که برای رفع آن نیازها عمل می‌کنند (کرایب،

(۱۳۸۱: ۵۴).

از آنجایی که هر نظام زیستی برای بقاء نیاز به تعادل دارد، نظام اجتماعی نیز از این قاعده تبعیت می‌کند و باید ۴ کار ویژه (پیش شرط کارکردی) را به قرار زیر انجام دهد:

- ✓ هر نظامی باید با محیط خود انطباق پیدا کند (انطباق‌پذیری)^۱؛
- ✓ هر نظامی باید وسایلی برای بسیج منابع خود داشته باشد تا بتواند به هدف‌های خود دست یابد و رضایت حاصل کند (دستیابی به هدف)^۲؛
- ✓ هر نظامی باید هماهنگی درونی اجزای خود را حفظ کند و شیوه‌های برخورد با انحراف را به وجود آورد، به عبارت دیگر باید خود را منسجم نگاه دارد (یکپارچگی)^۳؛
- ✓ هر نظامی باید تا حد ممکن خود را در حالت تعادل نگاه دارد و الگوهای ارزشی از یک نسل به نسل دیگر حفظ شود^۴ (کرایب، ۱۳۸۱: ۵۸).

این چهار پیش شرط را اصطلاحاً "AGIL" می‌نامند. در نهایت پارسونز برای جوامع سنتی و نوگرا بحث متغیرهای الگویی^۵ را مطرح می‌کند. متغیرهای الگویی، روابط اجتماعی مهمی هستند که در سیر نظام فرهنگی قرار دارند و از خصوصیت دوام و تکرارپذیری برخوردارند که پنج متغیر الگویی وی به شرح زیر است:

در اولین دسته از این متغیرها، روابط شخصی در مقابل روابط غیر شخصی قرار می‌گیرد^۶. در جوامع سنتی، روابط اجتماعی دارای یک بخش نفسانی- فردی، احساسی و چهره به چهره است. حتی روابط کارفرما و کارگر نیز در جوامع سنتی، رابطه‌ای شخصی است در جوامع مدرن، روابط اجتماعی عموماً به سمت حالت غیر شخصی - غیر فردی، بیگانه و غیر مستقیم - گرایش دارد.

۱-Adaption

۲-Goal Attainment

۳-Integratin

۴-Latency

۵-Pattern Variable

۶-Particularistic Vs. Affective Relationship

دومین دسته از متغیرهای الگویی، روابط خاص گرایي در مقابل روابط عام گرایي است.^۱ در جوامع تمایل دارند با اعضای دایره اجتماعی خودشان معاشرت نمایند. زیرا چون این افراد با یکدیگر بخوبی آشنایی دارند، با همدیگر نیز به شکل خاصی رفتار می کنند. آنها به یکدیگر اعتماد دارند و در خود نسبت به انجام وعده‌های اجتماعی، احساس تعهد می کنند. در چنین شرایطی معمولاً برای انجام یک معامله بازرگانی، تنها یک توافق شفاهی کافیهست. در جوامع مدرن، که فشرده‌گی جمعیت وجود دارد، مردم معمولاً بناچار با غریبه‌ها سرو کار داشته و همین‌طور مایلند که با استفاده از قواعد عام گرایي با آنها رفتار نمایند.

سومین دسته از متغیرهای الگویی عبارتند از: جهت‌گیری جمع‌گرا در مقابل جهت‌گیری خویش‌گرایي (یا پیگیری منافع شخصی)^۲. در جوامع سنتی، جهت‌گیری وفاداری‌ها غالباً به سمت جمع است (مانند خانواده، اجتماع یا دولت قبیله‌ای). از مردم خواسته می شود که منافع شخصی خود را به خاطر انجام تعهدات جمعی فدا کنند. این تأکید بر جمع‌گرایي، خود وسیله‌ای جهت جلوگیری از بی‌ثباتی‌های اجتماعی ناشی از نوآوری، ابتکار و خلاقیت‌های فردی است. برعکس در جوامع مدرن، خویش‌گرایي مورد تأکید قرار دارد؛ مانند تشویق هر فرد به اینکه شخصیت متمایز خود را داشته باشد، به پرورش استعدادهای شخصی خود پردازد، حداکثر تلاش خویش را به کاربرد و در هر موقعیتی که قرار دارد، خود زندگی خویش را بنا نماید. این گونه تأکید بر فردگرایي، موجب تقویت توان فردی گردیده و نتایجی مانند نوآوری فنی و افزایش بهره‌وری اقتصادی را به همراه دارد.

چهارمین دسته از متغیرهای الگویی عبارتند از انتساب در مقابل اکتساب^۳. در جوامع سنتی، فرد با منزلت انتسابی خود سنجیده می شود؛ در جوامع جدید به دلیل وجود یک رقابت بازاری شدید، لازم است افراد بر اساس ویژگی‌های اکتسابی خود مورد ارزیابی قرار گیرند. کارفرمایان نمی‌توانند به استخدام افراد نالایق پردازند، چرا که در این صورت مؤسسات آنها به راحتی از صحنه رقابت بازار حذف خواهند شد.

۱-Particularistic Vs. Universalistic Relationship

۲-Collective Orientation Vs. Self – Orientation

۳-Ascription Vs. Achievement

پنجمین و آخرین دسته از متغیرهای الگویی عبارتند از نقش‌های اختصاصی در مقابل آمیختگی نقش‌ها^۱. در جوامع سنتی، غالباً نقش‌ها در هم آمیخته است؛ مثلاً نقش کارفرما به استخدام کارگزاران منحصر نیست، بلکه اغلب آموزش آنها در طول دوران کارآموزی و مسئولیت حمایت و حفاظت از آنها و تأمین ملزومات زندگی و سایر امور نیز شامل می‌شود. این کارکردهای به هم آمیخته، البته کارآمد نیست. مدت زمان زیادی نیاز است تا کارگران مهارت-های فنی بیاموزند و آموزش آنها نیز انفرادی و غیر نظامی یافته است. برعکس، در جوامع نوگرا نقش‌ها اختصاصی است؛ مثلاً نقش کارفرما به گونه‌ای بسیار دقیق تعریف شده است. تعهدات کارفرما نسبت به کارگران خود نیز محدود بوده و روابط آنها اغلب به خارج از محدوده کار کشیده نمی‌شود (سو، ۱۳۷۸: ۳۷-۳۴).

جدول (۱) - نظرات اندیشمندان سطح اجتماعی نو سازی

نام اندیشمند	جوامع سنتی	جوامع مدرن
هربرت اسپنسر	نظامی	صنعتی
امیل دورکیم	مکانیکی	ارگانیکی
فردیناند تونیس	گماینشافت (اجتماع)	گزلشافت (جامعه)
اگوست کنت	افسانه‌ای	اثباتی
کارل مارکس	فئودالی	سرمایه‌داری
تالکوت پارسونز	شخصی، خاص‌گرایی، جمع‌گرا، انتساب، نقش‌های اختصاصی	غیرشخصی، عام‌گرایی، خویشین‌گرا، انتساب، آمیختگی نقش‌ها

۵-۲- بعد اقتصادی نو سازی

بعد اقتصادی نو سازی از تکامل‌گرایی تأثیر عمیق پذیرفته و بر رشد و توسعه و پیش شرط‌های لازم آن در هر مرحله تأکید دارد. عمده‌ترین نظریه‌پردازان آن به قرار زیر است:

۱- Functionally Diffused Vs Functionally Specific Relationships

والث ویتمن روستو^۱ از مشهورترین چهره اقتصادی نظریه نوسازی همچون بسیاری از روشنفکران طبقه متوسط روسی نظرات سوسیال - لیبرال داشت، اما او سریعاً با نتایج انقلاب روسیه از این تفکر عدول کرد (Haefele, 2000: 12). از این رو مدل روستویی تلاشی برای بنیان نهادن یک آلترناتیو برای تئوری تاریخ مدرن کارل مارکس است (Pearce, 1997: 89). به نظر می‌رسد نظریه روستو از مدل پرواز یک هواپیما که ابتدا در حالت ایستاده قرار دارد و سپس بر روی زمین حرکت کرده و در نهایت اوج می‌گیرد، الهام پذیرفته است.

مهمترین بخش نظرات توسعه‌ای روستو شامل چگونگی گذار از جامعه سنتی به جامعه صنعتی است که نخستین بار در کتاب مراحل رشد اقتصادی: بیانیه غیر کمونیستی^۲ مطرح شد که وی این گذار و رشد اقتصادی را در پنج مرحله به شرح زیر بیان می‌دارد:

الف) جامعه سنتی^۳: جامعه‌ای که ساختار آن در یک چارچوب محدود توسعه یافته، علوم و تکنیک‌های تولید همانند علوم و تکنیک‌های تولید همانند علوم و روش‌های تولید در دوران قبل از نیوتن و دیدگاه و طرز تفکر جامعه در رابطه با جهان مادی مشابه دوران ماقبل نیوتن است. ساختار اجتماعی این جوامع به شکل هیرارشی است که در آن روابط خانوادگی و عشیرتی در جامعه نقش مسلط دارند. قدرت سیاسی نه به صورت متمرکز، بلکه منطقه‌ای است و قدرت تحت کنترل آریستوکراسی فئودالیستی است که بوسیله سربازان و خدمه خود شدیداً پشتیبانی می‌شوند. به عبارت دیگر خانجانی و فئودالی جامعه را در بر گرفته است. بیش از ۷۵ درصد جمعیت کار در بخش کشاورزی فعالیت دارد. طبیعتاً کشاورزی مهمترین منبع درآمد برای دهقانان، فئودال‌ها و دولت است که قسمت اعظم درآمدهای خود را صرف جنگ و سایر هزینه‌های غیرمولد می‌کنند.

ب) شرایط ماقبل جهش^۴: دومین مرحله دوران انتقالی، گذار از مرحله جامعه سنتی و ورود به مرحله شرایط ماقبل جهش می‌باشد که در آن شرایط لازم برای رشد مداوم اقتصادی فراهم می‌شود. بطور کلی شرایط ماقبل مرحله رشد مداوم اقتصادی یا جهش تنها زمانی فراهم خواهد

۱- Walt Witman Rostow

۲- The Stages of Economic Growth: A Non - Communist Manifest - 1960

۳ - Traditional Society

۴- Pre- Take off Condition

آمد که نیروهای خارجی بر روابط اجتماعی تأثیر بگذارند. به عبارت دیگر، شرایط ماقبل مرحله رشد مداوم از تأثیر عوامل خارجی بر جامعه بوجود می‌آیند. به هر حال روند ایجاد شرایط ماقبل مرحله جهش از جامعه سنتی به صورت زیر است:

شرایط لازم برای رشد مداوم صنعتی نیاز به سه تغییر رادیکال در سه بخش غیر صنعتی دارد:

- ✓ ایجاد سرمایه‌های بالاسری اقتصادی بویژه در بخش حمل و نقل به منظور گسترش و توسعه بازار، استفاده بیشتر و مطلوب‌تر از منابع طبیعی و امکان حکومت بهتر دولت.
- ✓ انقلاب تکنولوژیکی در بخش کشاورزی به منظور افزایش کارآیی کشاورزی تا بتوان نیازهای روز افزون جمعیت شهرنشین را بر آورد ساخت.
- ✓ افزایش واردات، منجمله واردات کالاهای سرمایه‌ای به منظور افزایش کارآیی تولید در بخش صنعت و اکتشاف و استخراج هر چه بیشتر مواد اولیه برای استفاده در داخل و صادرات آن.

ج) مرحله جهش^۱: وقتی که رشد اقتصادی تداوم یابد، نیروهای مدرنیزه کننده جایگزین نیروهای سنتی خواهند شد. ارزش و مختصات جامعه سنتی از هم فروخواهد پاشید. روستو معتقد است که مرحله جهش یک انقلاب صنعتی همراه با تغییرات رادیکال در روش‌های تولید قدیمی می‌باشد که عواقب آن بلافاصله در کوتاه‌مدت ظاهر می‌شوند.

د) مرحله بلوغ^۲: این مرحله دورانی است که جامعه بعد از گذر از مرحله جهش آغاز می‌کند و از علوم و فنون جدید به نحو بیشتر و مؤثرتری در سایر بخش‌های اقتصادی استفاده می‌کند. طول زمانی این دوران بسیار طولانی‌تر است. در طی این دوران اقتصاد می‌بایست رشد مداوم داشته باشد تا به مرحله بعدی یعنی مصرف انبوه برسد. در این مرحله روش‌های نوین در تولید ایجاد شده و جایگزین روش‌های تولید قدیمی خواهند شد. در این حالت اقتصاد در شرایطی قرار دارد که می‌تواند با نوسانات و بحران‌های ناگهانی مقابله کند.

و) عصر مصرف انبوه^۳: عصر مصرف انبوه همراه با مهاجرت از مناطق شهری پرجمعیت و پر

۱-Take off

۲-Maturity

۳-Mass Consumption

سر و صدا به حومه شهرها، استفاده زیاد از اتومبیل، کالاهای مصرفی بادوام و سایر وسایل رفاهی خانگی است. در این مرحله توجه از سوی عرضه به سوی تقاضا، از مشکلات مصرف و بالاخره از تلاش برای داشتن امنیت و تأمین اجتماعی به رفاه اجتماعی و اقتصادی معطوف خواهد شد. به هر حال سه عامل وجود دارد که رفاه اجتماعی و اقتصادی در این دوره را افزایش خواهند داد (قره‌باغیان، ۱۳۷۵: ۲۰۶-۱۹۸). شومپتر^۱ در میان اقتصاددانان توسعه از منظر نوسازی بر ابعاد اجتماعی و روانی توسعه و نوسازی تأکید دارد. از این رو بحث او در سه مورد زیر قابل طرح است:

الف) روحیه کارفرمایی^۲: از نظر وی کسی که دارای روحیه کارفرمایی است؛ فردی است مبتکر، نوآور و آینده‌نگر و نوآوری را با سایر عوامل تولید به بهترین صورت جمع می‌کند. او مدیران خلاق و طراز اول را جذب می‌کند. به ارزش اختراع و اکتشاف واقف است و در نهایت در نظر شومپتر کارفرما یکی از عوامل تعیین‌کننده رشد اقتصادی است. کارفرما به این قانع نیست که بر طبق قواعد و روش‌های سنتی، اقتصاد را چنان که هست اداره کند؛ بلکه با تکیه بر قوه ابتکار و ایمان جسورانه‌اش (روحیه بالای ریسک‌پذیری) نسبت به آینده پیوسته به بازسازی و نوسازی منابع سودآور می‌پردازد.

ب) پیشرفت روش‌های فنی تولید: از نظر وی پیشرفت اقتصادی، بیشتر مرهون اتخاذ روش‌های جدید برای بهره‌برداری از منابع موجود و ساختن چیزهای جدید است و ربطی به کم یا زیاد شدن وسایل تولید و پس‌انداز ندارد. بنابراین شومپتر به ابداعات و اختراعات توسعه‌ای که دانش فنی بر اثر آنها پیدا می‌شود، توجه زیادی کرده است. او بین ابداع و اختراع فرق قائل است. چون اختراع را عبارت از کشف تکنیک جدید و ابداع را به کار بردن اختراع در فرآیند تولید می‌داند. اختراع را کار مخترعان و ابداع را وظیفه کارفرمایان می‌داند.

ج) فضا و جو اجتماعی: مقصود شومپتر از این مفهوم شرایط اجتماعی، سیاسی و روانی است که کارفرماها باید در آن شرایط نقش خود را ایفا کنند. این کارگزاران اقتصادی باید در این فضا از اصول و عقاید اجتماعی تصویر و درک کاملاً درستی داشته باشند تا بتوانند به شیوه مطلوبی

۱-Schumpeter

۲- Enterprenreship

اقدامات خود را انجام دهند. در ضمن در تغییر قوانین اجتماعی باید سود و زیان دستگاه‌های اقتصادی را در نظر داشت. به نظر شومپتر یکی از راه‌های مشخص کردن وضعیت فضا و جو اجتماعی چگونگی توزیع درآمدهاست. به نظر او پاره‌ای از قوانین که موجب توزیع نامناسب درآمدها و کاهش سود می‌شود، بر روحیه کارفرمایی در جهت منفی و دلسردی آنها تأثیرگذار خواهد بود (از کیا، ۱۳۸۰: ۱۱۷-۱۱۶).

۵-۳- بعد روانی نوسازی

نظریه پردازان این حوزه بر نظام شخصیتی افراد در جوامع سنتی و مدرن تأکید دارند و نقطه آغازین نوسازی را در نوسازی انسان و وضعیت روحی و روانی افراد می‌بینند. در این حیطه نظریه پردازان مختلفی بحث‌هایی کرده‌اند که به اختصار مورد بررسی قرار می‌گیرند.

مک کله لند^۱ در بین دیدگاه‌های مربوط به بحث روانی نوسازی، مشهورترین آنها می‌باشد. او با مطرح کردن متغیر نیاز به پیشرفت^۲ از طریق روش تحلیل محتوا با استفاده از فراوانی‌های موضوعات خاصی که در نوشته‌های نویسندگان (شامل داستان‌های کودکان)، انگیزه نیاز به پیشرفت را تحلیل می‌کند. او نیاز به پیشرفت را میل به انجام کار نه به خاطر وجهه اجتماعی بلکه بر اساس یک نیاز داخلی به پیشرفت، انجام می‌شود.

وی نیاز به پیشرفت را در ۴۰ کشور اروپایی اندازه‌گیری کرد. او بین شاخص‌های داستان کودکان و مقدار الکتریسیته تولیدی که معیار رشد اقتصادی بود یک همبستگی آماری خیلی بالایی را پیدا کرد. در بین کشورهای با نیاز به پیشرفت بالا، رشد نه فقط برای ایالات متحده و روسیه بلکه برای ترکیه، هند، بلغارستان، پاکستان، پرغال و یونان بالاتر از حد انتظار بود. وی ادامه می‌دهد که این انگیزش برای انجام درست و بهتر ارثی^۳ یا ذاتی^۴ نیست؛ بلکه آن در اوایل زندگی کسب می‌شود. او تشخیص داده بود که بچه‌هایی که با تأکید بر خود اتکایی و پیشرفت آموزش دیده‌اند، انگیزه خود برای انجام درست و بهتر را توسعه می‌دهند. والدین اقتدارطلب

۱-McClelland

۲-Need for Achievement(NACH)

۳-Hereditary

۴-Innote

نتیجه‌ای در تقابل با آن ایجاد می‌کنند (Larrain, 1989: 94 - 95).

راجرز^۱ نیز جزء نظریه‌پردازان توسعه و نوسازی است که بر ویژگی‌های فردی و نظام شخصیتی افراد در حیطه خرده فرهنگ دهقانی تأکید دارد. به نظر وی نوآوری و پذیرش آن در بعضی از فرهنگ‌ها بیشتر از سایر فرهنگ‌ها می‌باشد. هر چند که نوآوران در آغاز خود را کجروانی می‌دانند که وضعیت موجود نظام اجتماعی بر نمی‌تابند و پا را فراتر از آن می‌گذارند و بعضاً طرد می‌شوند. او معتقد است که از لحاظ روانی باید زمینه برای پذیرش نوآوری‌ها فراهم شود که گاهی در بعضی از فرهنگ‌ها (خرده فرهنگ دهقانی) موانعی وجود دارند که خود مانع توسعه و نوسازی می‌شود. ویژگی‌های از قبیل: عدم اعتماد متقابل در روابط شخصی، فقدان نوآوری، تقدیرگرایی، پایین بودن سطح آرزوها و تمایلات، چشم‌پوشی نکردن از منافع آنی به خاطر منافع آتی، کم‌اهمیتی به عامل زمان، خانواده‌گرایی، وابستگی به قدرت دولت، محلی‌گرایی، فقدان همدلی (پاپلی یزدی، ابراهیمی، ۱۳۸۱: ۹۴-۹۳).

اورت هیگن^۲ اندیشه خود را در کتابی با عنوان "درباره نظریه اجتماعی" آورده است. به نظر او نقطه‌های آغازین و شروع تربیت و اجتماعی شدن طفل تأثیر قاطعی در رفتار آینده او دارد. به گونه‌ای که ممکن است مانع نوآوری و یا پذیرش نوآوری شود. به نظر هیگن بی‌تحولی جوامع سنتی معلول ایجاد شخصیتی استبدادی در افراد است و بروز این شخصیت استبدادی در افراد، معلول تربیت خشک و اطاعت‌آمیز آنان در کودکی است که با تنبیهات سخت همراه است. برای درهم شکستن این قالب لازم است که احساس نیاز به پیشرفت در یک گروه تلقین شود (از کیا، ۱۳۸۰: ۱۱۴).

دانیل لرنر^۳ یکی از برجسته‌ترین صاحب‌نظران عرصه نوسازی می‌باشد که وی مجموع مطالعات کاربردی و میدانی خود را در مورد شش کشور خاورمیانه در کتابی با نام "گذر جامعه سنتی؛ نوسازی خاورمیانه" آورده است. از نظر لرنر مهمترین متغیرهای لازم جهت نوسازی روانی انسان‌ها عبارتند از: سوادآموزی، گسترش ارتباطات، شهرنشینی و مشارکت می‌باشند. او همچنین

۱-Rajers

۲-Evert Hygen

۳-Daniel lerner

بیان می‌کند که "همه جا افزایش شهرنشینی به افزایش سواد گرایش داشته؛ افزایش تماس با رسانه‌های گروهی، مشارکت سیاسی و اقتصادی بیشتر" (لرنر، ۱۳۸۳: ۸۱). از طرفی او بی‌سوادى را در مقابل روشنگرى، کناره‌گیری در مقابل فزون‌خواهی و پرستش در مقابل طغیان را مقایسه کرد. وی معتقد بود که جوامع مدرن مشوق تحرك، عقلانیت و همدلی هستند (پیت، ویک، ۱۳۸۴: ۱۱۹).

او با طرح مفاهیمی همچون یکدلی^۱ و شخصیت انتقالی^۲ سعی در شناسایی وضعیت روانی افراد در پذیرش نوآوری و نوسازی دارد. بدین معنی که اگر فرد بتواند خود را جای دیگری بگذارد، آمادگی پذیرش نوسازی را دارد.

اینکلس هم از دیگر نظریه‌پردازان بحث روان‌شناختی نوسازی، بر روی گرایش‌هایی که نوگرایی فرد را موجب می‌شوند، تأکید دارد و آنها را به این شرح معرفی می‌کند: آمادگی ذهنی و روانی برای جذب تجارب جدید، توجه و عنایت به عقاید و نظریه‌های گوناگون در مورد مسائل و موضوعات محیط اطراف و خارج از حیطه زندگی فردی، توجه به زمان حال و آینده و نه گذشته، ایمان به توانایی در تسلط بر طبیعت برای پیشبرد مقاصد و اهداف خویش، باور داشتن به برنامه‌ریزی و سازماندهی امور جهت حل امور عمومی و زندگی شخصی، اعتماد داشتن، ایمان به توزیع پاداش‌ها بر اساس مهارت‌ها، وجود ارزش‌های متعالی و ایده‌آل‌ها، ایمان به تعلیم و تربیت و شناخت افراد و احترام به آنان (افروغ، ۱۳۷۳: ۳۵۱). به نقل از (Inkeles, 1969).

ساموئل هانتینگتون هم معتقد است انسان سنتی، همیشه توقع ساکن بودن، عدم تغییر در طبیعت و جامعه دارد، ولی انسان نوین با نگرش‌ها و طرز تلقی‌های مختلفی روبروست. او امکان هرگونه تغییر و دگرگونی را قبول دارد و خود را با آنها وفق می‌دهد (هانتینگتون، ۱۳۷۰: ۵۴). یا آلموند و پاولدر این زمینه عقیده دارند که انسان نوگرا، شهروند مطلع و مشارکت‌کننده‌ای است علاوه بر اعتماد به خود، در مورد تصمیم‌گیری‌های زندگی‌اش مستقل و عقلی عمل می‌کند و پذیرای ایده‌ها و افکار جدید می‌باشد (فضلی، ۱۳۷۵: ۱۰).

۱-Empathy

۲-Transitional Personality

۶- نقد و بررسی تئوری نوسازی

در بخش‌های قبلی رویکردهای تئوری نوسازی به طور مفصل از دیدگاه نظریه‌پردازان توسعه مورد بحث قرار گرفت. در این قسمت نیز نقدهای اساسی وارده بر رویکرد نوسازی دسته‌بندی شده است که در ذیل به آنها اشاره می‌شود:

۱) نگاه تک خطی به فرآیند توسعه: انتقادی که به نظریه تکامل‌گرایی به عنوان یکی

از پشتوانه‌های تئوریک مکتب نوسازی وارد این است که اعتقاد به توسعه تک خطی منجر به غفلت محققین مکتب نوسازی از راه‌های جایگزین دیگر شده که کشورهای در حال توسعه می‌توانند در پیش بگیرند. بنابراین چون فرض محققین مکتب نوسازی این است که کشورهای جهان سوم باید از الگوی غرب پیروی کنند، عملاً انتخاب الگوهای متفاوت منتفی می‌شود و این با مبانی علم که وجود الگوهای متکثر را در خود دارد، مغایر است. برخی نظریه‌پردازان مستقل نیز این سؤال را مطرح می‌کنند که چرا باید کشورهای جهان سوم در مسیر کشورهای غربی حرکت کنند؟ به نظر این گروه از محققین، قبول این عنصر در نظریات نوسازی صرفاً ناشی از این واقعیت است که غالب محققین نوسازی، خود امریکایی و اروپایی هستند و چون در کشورهای غربی متولد شده و پرورش یافته‌اند، بر این باورند که ارزش‌های فرهنگی غرب طبیعی‌ترین و مطلوب‌ترین ارزش‌های دنیا هستند. در حالی که اعتقاد به برتری فرهنگ غرب یک نگرش نژادپرستانه است و به نظر می‌رسد مفاهیمی مانند پیشرفته و نوگرا، سنتی و بدوی؛ برجسب‌هایی ایدئولوژیک هستند که صرفاً برای توجیه برتری غرب بر شرق مورد استفاده قرار گرفته است (اسکلیر، ۱۳۷۶: ۴۸). ادبیات مربوط به نوسازی و توسعه سیاسی غرض‌ورزانه و قوم‌محورانه هستند و از تجربیات غرب در زمینه توسعه بیرون کشیده شده‌اند، مطلوبیت و کارایی آنها در مورد جوامع غیر غربی کاملاً مورد تردید است (نوذری، ۱۳۸۸: ۲۹۷).

۲) نادیده گرفتن نقش عوامل خارجی در عقب‌ماندگی کشورها: این دیدگاه

بدون توجه به بدیهی‌ترین فرآیند عقب‌ماندگی، یعنی ارتباطات خارجی، استثمار مازاد اقتصادی و نفوذ عناصر خارجی در نظام اجتماعی نسبتاً متعادل کشورهای عقب‌نگه داشته شده، عامل اصلی عقب‌ماندگی را داخلی می‌دانند (افروغ، ۱۳۷۳: ۳۵۳).

۳) از بین بردن استقلال سیاسی - اقتصادی کشورها: کشورهایی که به پیروی از

دیدگاه نوسازی راه را برای ورود عناصر برونزا و بیگانه غرب مهیا کردند، امروزه به علت صدمات وارد شده بر پیکره استقلال سیاسی و اقتصادی خود، به صورت مستعمرات مستقلی درآمده‌اند؛ از جمله آنکه بخش‌های مختلف اقتصاد، به طرز بسیار ناموزونی توسعه یافته و روابط بازرگانی با کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری زمینه انتقال ارزش‌های افزوده را از این کشورها فراهم آورده است.

فریدمن و داگلاس در زمینه آثار ناشی از به کار گرفتن دیدگاه نوسازی و یا توسعه از بالا، موارد زیر را مطرح می‌کنند:

الف) وابستگی به کشورهای توسعه یافته و شرکت‌های چند ملیتی پا گرفته در این کشورها؛

ب) تسلط قوی یک یا چند شهر بزرگ که مسائل حادی مثل بیکاری و بیکاری پنهان را در بردارد؛

ج) افزایش نابرابری درآمد؛

د) کمبود دائمی و رو به رشد مواد غذایی؛

و) شرایط مادی اسفناک در حومه (افروغ، ۱۳۷۳: ۳۵۴-۳۵۳).

۴) ابزاری برای نفوذ سرمایه‌داری غرب: از لحاظ تاریخی زمینه‌های ظهور دیدگاه

نوسازی به بعد از جنگ جهانی دوم بر می‌گردد. بعد از جنگ جهانی دوم، با حضور و مطرح شدن آمریکا به عنوان قدرت بزرگ صنعتی و سرمایه‌داری غرب، نظریه پردازان اقتصادی و اجتماعی غرب با حمایت‌های مالی سردمداران و گردانندگان سرمایه‌داری غرب در صدد برآمدند تا به منظور مقابله با سیاست‌های توسعه طلبانه رقیب روسی و بلوک وابسته به آن و همچنین تقلیل تضادهای ذاتی نظام سرمایه‌داری و دستیابی به بازارهای جدید، تحت عنوان شناخت عوامل توسعه یافتگی، راه نفوذ سرمایه‌داری غرب به درون جوامع دیگر را هموار سازند. این دسته از نظریه پردازان اقتصادی - اجتماعی بهترین تکیه گاه فکری در این زمینه را رویکرد ساخت گرایمی - کارکرد - گرایمی تشخیص دادند و به دنبال آن به ارائه طریق و دستورالعمل پرداختند. جایگاه روستو، به عنوان برجسته ترین و شاخص ترین فرد دیدگاه نوسازی در مقام مشورت

ریاست جمهوری وقت آمریکا (کندی)، گواه روشنی بر جهت سرمایه‌داری دیدگاه نوسازی است (افروغ، ۱۳۷۳: ۳۵۴). پارادیم مذکور در حقیقت بخشی از استراتژی گسترده‌تر جنگ سرد بود که ایالات متحده به منظور نگه داشتن کشورهای در حال توسعه در وضعیت وابستگی دائمی آن را ابداع و مهندسی کرده بود (نوذری، ۱۳۸۸: ۲۹۷).

(۵) از بین رفتن شخصیت فرهنگی - تاریخی در مقابل رویکرد نوسازی: جلال

آل احمد در مورد رویکرد نوسازی معتقد است؛ ما نتوانستیم شخصیت فرهنگی - تاریخی خودمان را در قبال ماشین و هجوم جبری‌اش حفظ کنیم، بلکه مضمحل شده - ایم. حرف در این است که ما نتوانسته‌ایم موقعیت سنجیده و حساب شده‌ای در قبال این هیولای قرون جدید بگیریم. حرف در این است که ما تا وقتی ماهیت، اساس و فلسفه تمدن غرب را در نیافته‌ایم، و تنها به صورت و به ظاهر ادای غرب را در می - آوریم - با مصرف کردن ماشین هایش - درست همچون آن خریم که در پوست شیر رفت و دیدیم که چه به روزگارش آمد. اگر آن که ماشین را می‌سازد، اکنون خود فریادش بلند است و خفقان را حس می‌کند، ما وقتی از این که بصورت خادم ماشین در آمده‌ایم، ناله که نمی‌کنیم هیچ، پز هم می‌دهیم. به هر جهت ما دویست سال است که همچون کلاغی، ادای کبک را در می‌آوریم (اگر مسلم باشد که کلاغ کیست و کبک کدام است؟) و از این همه که بر شمردیم یک بدبهی به دست می‌آید این که ما تا وقتی مصرف‌کننده‌ایم - تا وقتی که ماشین را نساخته‌ایم - غرب زده‌ایم و خوشمزه اینجاست که تازه وقتی هم ماشین را ساختیم، ماشین زده خواهیم شد! درست همچون غرب که فریادش از خودسری تکنولوژی و ماشین به هواست (آل احمد، ۱۳۷۶: ۲۹ - ۲۸، به نقل از بهرامی کمیل، ۱۳۹۲: ۱۹۵).

(۶) انتزاعی بودن مطالعات: انتقاد دیگری که بر دیدگاه نوسازی وارد می‌باشد،

انتزاعی بودن مطالعات آن است. نظریه پردازان این مکتب از جمله تالکوت پارسونز و ماریون لوی مشخص نیست در مورد چه کشوری و در چه دوره زمانی بحث می‌کنند. برای مثال وقتی پارسونز از متغیرهای الگویی مانند ارزش‌های خاص گرای، انتسابی، جمعی، و امتزاج کارکردها سخن می‌گوید، معلوم نیست به چه کشوری و کدام دوره

تاریخی اشاره دارد! بنابراین مباحث نظریه پردازان نوسازی آنچنان کلی است که محدوده زمانی و مکانی ندارند و این با اصول و اسلوب علم و روش تحقیق مغایرت دارد (اسکلیر، ۱۳۷۶: ۴۹).

(۷) **از بین رفتن بنیان‌های معنابخش در اثر دیدگاه نوسازی:** با شروع بحران‌های عظیم همچون رکودهای اقتصادی، استثمارگری‌ها، شورش‌ها و جنگ‌های جهانی، برخی متفکران همچون اگرستانسیالیست‌ها متوجه پیامدهای مدرنیته و مدرنیزاسیون (نوسازی) در جوامع مدرن شدند. خیلی پیش‌تر نیچه اراده و خواست قدرت را نویدبخش دوران جدید دانسته و فریاد برآورده بود: «خدایان مرده‌اند». چنین ایده و شناختی باعث می‌شد این انسان آزاد و مختار، ناگهان تمام بنیان‌های معنابخش پیشین خود را از دست داده و در موردی که توانایی عمل نداشته و یا در انتخاب هدف اشتباه کرده، با پوچی و بیهودگی روبرو گردد (بهرامی کمیل، ۱۳۹۲: ۱۹۳).

(۸) **سنت مانع توسعه نیست:** ادبیات توسعه سیاسی، یا در حقیقت پارادیم نوسازی بطور کلی، غالباً نقش نهادهای سنتی را نادرست و غلط بازنمایی می‌کنند و سنت و مدرنیته را به منزله دو پدیده آشتی ناپذیر و نه مرتبط به هم تلقی می‌کنند (Ray, 2006: 24). نمی‌توان گفت همیشه سنت مانع توسعه است، زیرا ممکن است برای رسیدن به توسعه، سنت نه تنها مضر نباشد بلکه تسریع دهنده توسعه نیز باشد. برای مثال در توسعه و پیشرفت کشور ژاپن نمی‌توان نقش سنت را نادیده گرفت. ضمن اینکه از دو اصل نباید غافل بود؛ یکی اینکه در جوامع سنتی همواره ارزش‌های جدید حضور دارد مثلاً در جامعه چین که مبتنی بر روابط انتسابی و خاص‌گرایی بود، یک نظام آزمون غیر شخصی وجود داشت که بر صلاحیت‌های عام‌گرایانه و اکتسابی تأکید می‌نمود و این با دیدگاه‌های تالکوت پارسونز که مدعی تفکیک این نوع ارزش‌ها در جوامع سنتی و مدرن است، تضاد دارد. دوم اینکه در جوامع مدرن نیز همواره ارزش‌های سنتی کاملاً هویدا است؛ مثلاً در یک بوروکراسی مدرن نیز برای استخدام و ارتقای اشخاص، هیچگاه نمی‌توان ارزش‌های خاص‌گرایی مانند نژاد، جنس و سن را نادیده گرفت. بنابراین نمی‌توان ارزش‌های سنتی و مدرن را از هم تفکیک کرد؛ زیرا این دو ارزش

همواره در همه جوامع چه سنتی و چه مدرن در کنار هم وجود داشته و دارند (اسکلیر، ۱۳۷۶: ۴۹).

۹) **نامنی هستی‌شناسی:** بی‌اعتقادی به قضا و قدر و دادن قدرت انتخاب و آزادی عمل به انسان، راه را برای پیشرفت و تجدد هموار کرد، اما چنین انسانی ناگزیر مسئول تمام اعمال خود بوده و باید خودش به زندگی‌اش معنا می‌داد. به همین دلیل انسان‌ها آرامش و اطمینان پیشین خود را از دست داده و با وضعیتی روبرو شدند که گیدنز آن را «نامنی هستی‌شناسی» می‌نامد. این نامنی در نگاه فلسفی برخی را به پوچ‌انگاری کشاند (بهرامی‌کمیل، ۱۳۹۲: ۱۹۳).

۱۰) **نادیده گرفتن نقش طبقه:** نظریه نوسازی گرایش به آن دارد تا نقشی را که طبقه و سایر منافع در ارتقاء یا بازدارندگی توسعه دارند، نادیده بگیرد (اسکلیر، ۱۳۷۶: ۴۹).

۱۱) **تغییر بستر بین‌المللی توسعه:** بستر بین‌المللی که ملل در حال توسعه امروز در آن به سر می‌برند کاملاً متفاوت از گذشته و بسیار پیچیده‌تر از آن است: مناسبات وابستگی و وابستگی متقابل، تضادها و اختلاف‌های دوران جنگ سرد، پیمان‌ها، اتحادیه‌ها و بلوک‌های قدرت سیاسی، نظامی، اقتصادی، گسترش بازارهای معاملات و مذاکرات، ارتباطات، تکنولوژی، رسانه‌های جمعی و ... دست به دست هم داده‌اند و بستری بسیار پیچیده‌تر از مراحل اولیه «نوسازی» - دوران انقلاب صنعتی تا اوایل قرن بیستم که پیشگامان اولیه نوسازی کار خود را در آن آغاز کرده بودند - به وجود آوردند (نوذری، ۱۳۸۸: ۲۹۷).

۱۲) **دو بعد اصلی مدرنیته (نوسازی):** مدرنیته از همان ابتدا تا به امروز دو بعد اصلی داشته است: یک بعد آن، عقل انتقادی است که در خودمختاری و خودآینی و آزادی فزاینده سوژه تجلی می‌یابد و بعد دیگر آن، عقل ابزاری است که با تسلط عقلانی و علمی - فناورانه بر جهان شکل می‌گیرد (جهانگلو، ۱۳۸۰: ۴۷) در واقع اندیشمندانی مانند: دکارت، کانت، هگل، کنت، دورکیم، مارکس، وبر، اصحاب مکتب فرانکفورت، کارکردگرایان، پیروان نظریه نوسازی و هابرماس، دو بعد اصلی برای مدرنیته در نظر گرفته‌اند:

۱) بعد تجربی، عینی، یا ابزاری که هدف آن کنترل طبیعت، قدرت دادن به انسان در پیش بینی امور و ایجاد نظم است. در حقیقت در این رویکرد، مدرنیته به مثابه یک روش برای اثرگذاری بهتر بر جهان است. علم، تکنولوژی، عقلانیت ابزاری و پوزیتیویسم از ابزارهای این بعد مدرنیته برای رسیدن به اهداف آن یعنی رشد اقتصادی، پیشرفت علمی، افزایش تولید، افزایش قدرت، ایجاد نظم اجتماعی و بطور کلی مدرنیزاسیون هستند.

۲) بعد فلسفی، ذهنی، یا ارزشی که هدف آن آزادی (رهایی‌بخشی)، انسانیت و خودبنیادی است. در حقیقت در این رویکرد، مدرنیته به مثابه یک هدف و ارزش برای ایجاد جهانی بهتر است. نقد، گفت و گو و عقلانیت ارتباطی از ابزارهای این بعد مدرنیته برای رسیدن به اهدافش می‌باشد (بهرامی‌کمیل، ۱۳۹۲: ۱۹۲).

۷- جمع‌بندی

در کل می‌توان گفت نوسازی یک فرآیند مستمر، مداوم و رو به جلو جهت خروج از زندگی سنتی و ورود به زندگی مدرن است. اما بر این تئوری انتقاداتی وارد کرده‌اند؛ از جمله اینکه بحث‌های مشارکت فعال از سوی مردم، محیط زیست، نابرابری اجتماعی، و امثالهم فراموش شده و نیز الگو قرار دادن فرآیندهای حاکم بر جهان غرب و تأکید بر شهرنشین شدن به منزله توسعه، قابل پذیرش نمی‌باشد. صرف نظر از اینکه بنا بر نظر ایمره لاکاتوژ، دانشمندان در طول تاریخ چندان اشتیاقی به حذف و ابطال نظریه‌های خویش نداشته‌اند، بلکه در مقابل ابطال‌ها و نقدها مقاومت ورزیده و دست از نظریه خویش برنداشته‌اند. به تعبیر توماس کوهن با پیدایش مواردی از ابطال، بیش از اینکه نظریه دچار اختلال شود، تئورسین دچار اضطراب می‌شود. از توصیف تاریخی مطلب هم که بگذریم لاکاتوژ با ذکر قرائن و شواهد کافی نشان می‌دهد که غالباً مقاومت تئورسین‌ها در قبال ابطال‌ها، هم به کامل‌ترین نظریه انجامیده و هم موجب کشف حقایق تازه‌تر شده است. لاکاتوژ با طرح و ارائه "برنامه پژوهشی" می‌نویسد: با برنامه‌های رو به شکوفایی نباید سرسختانه رفتار کرد. در مورد بعضی از برنامه‌ها ممکن است دهها سال طول بکشد تا متمر ثمر واقع شود. ابطال بدون آنکه با نظریه‌ای بهتر همراه باشد، هرگز وجود نداشته است. به طور خلاصه برنامه پژوهشی مورد نظر لاکاتوژ مشتمل بر یک "هسته مرکزی" یا "هسته

سخت" شامل نظریه یا فرضیه اصلی و یک "کمربند(نوار)" "شامل فرضیه" یا "فرضیات کمکی" است. روشن است در صورتی که مجموعه برنامه پژوهشی با مواردی از ابطال روبه رو شود، این به معنای نفی و ابطال نظریه یا فرضیه موجود در هسته سخت مرکزی برنامه نیست و چه بسا با تصحیح، تکمیل و یا تغییر فرضیات کمکی موجود در کمربند حفاظتی برنامه پژوهشی بتوان از کمند ابطال گریخت(نوی، ۱۳۸۴: ۲۶۲-۲۶۱). از این رو با اتکاء به این بحث باید گفت که صرف نظر از ایرادات وارده به نظریه نوسازی هنوز هم جهان توسعه یافته جهانی صنعتی و شهرنشین می‌باشد که این موارد از شاخص‌های مورد تأکید تئوری نوسازی می‌باشد.

منابع

- از کیا، مصطفی (۱۳۸۰)، **جامعه‌شناسی توسعه**، تهران، نشر کلمه؛ چاپ سوم.
- اسپنسر، هربرت (۱۳۸۱)، **ساخت‌ها و نسخ‌های اجتماعی؛ جامعه سنتی و مدرن: مدرنیته و مفاهیم انتقادی**، ویراسته مالکوم واترز، ترجمه منصور انصاری، تهران، انتشارات نقش جهان، چاپ اول.
- افروغ، عماد (۱۳۷۳)، **نقد و بررسی رویکردها و نظریه‌های اصلی در زمینه توسعه جهان سوم و دیدگاه پیشنهادی مبنی بر نظام اجتماعی**، مجموعه مقاله‌های سمینار جامعه‌شناسی و توسعه، جلد ۱، تهران، سمت، چاپ اول.
- اورنشتین، دیوید مایکل؛ اشلی، دیوید (۱۳۸۳)، **نظریه جامعه‌شناسی اصول و مبانی کلاسیک**، ترجمه علی اکبر میرمهدی حسینی، کرمان، انتشارات شهید باهنر کرمان، چاپ اول.
- آل احمد، جلال (۱۳۷۶)، **غریب‌دگی**، انتشارات فردوسی.
- بهرامی کمیل، نظام (۱۳۹۲)، **چالش سنت و نوسازی در دیدگاه جلال آل احمد، فصلنامه علوم اجتماعی**، شماره ۶۱، صص ۲۱۰-۱۸۳.
- پاپلی یزدی، محمد حسین؛ ابراهیمی، محمدامیر (۱۳۸۱)، **نظریه‌های توسعه روستایی**، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول.
- پیت، ریچارد، ویک، الین هارت (۱۳۷۹)، **نظریه‌های توسعه**، ترجمه مصطفی از کیا و دیگران، تهران، لویه، چاپ اول.
- پیت، ریچارد، ویک، الین هارت (۱۳۷۹)، **نظریه‌های توسعه**، ترجمه مصطفی از کیا و دیگران، تهران، نشر لویه، چاپ اول.
- توسلی، عباس (۱۳۷۴)، **نظریه‌های جامعه‌شناسی**، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول.
- جهانگللو، رامین (۱۳۸۰)، **ایران و مدرنیته**، نشر گفتار، چاپ دوم.

- دلبینی، تیم (۱۳۸۷)، **نظریه‌های کلاسیک جامعه‌شناختی**، ترجمه بهرننگ صدیقی، وحید طلوعی، تهران، نشر نی، چاپ اول.
- رکن‌الدین افتخاری، عبدالرضا (۱۳۷۳)، **فرآیند یکپارچه سازی اراضی زراعی و توسعه روستایی مطالعه موردی: فلاورجان**، رساله دکتری، گروه جغرافیا، دانشگاه تربیت مدرس.
- ریشه، گی (۱۳۸۷)، **تغییرات اجتماعی**، ترجمه منصور وثوقی، تهران، نشر نی، چاپ بیستم.
- ریتزر، جورج (۱۳۷۴)، **نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ اول.
- زاهدی، محمدجواد (۱۳۸۴)، **توسعه و نابرابری**، تهران، انتشارات مازیار، چاپ چهارم.
- ساعی، احمد (۱۳۸۴)، **توسعه در مکاتب متعارض**، تهران، انتشارات قومس، چاپ اول.
- ساعی، احمد (۱۳۸۷)، **مسائل سیاسی - اقتصادی جهان سوم**، تهران، انتشارات سمت، چاپ ششم.
- سو، ی، آلون (۱۳۸۷)، **توسعه و تغییرات اجتماعی**، ترجمه محمود حبیبی مظاهری، تهران، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول.
- فضلی، احمد (۱۳۷۵)، **بررسی زمینه‌های تاریخی و ساختاری نوسازی در ایران ۱۳۲۰-۵۷ و ترکیه ۲۵-۱۹۴۰**، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گروه علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس.
- قره باغیان، مرتضی (۱۳۷۵)، **اقتصاد رشد و توسعه**، جلد ۱، تهران، نشر نی، چاپ اول.
- کرایب، یان (۱۳۸۱)، **نظریه اجتماعی مدرن از پارسونز تا هابرماس**، ترجمه عباس مخبر، تهران، مؤسسه نشر آگه، چاپ دوم.
- کوزر، لوئیس (۱۳۸۲)، **زندگی و اندیشه بزرگان جامعه‌شناسی**، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، انتشارات علمی، چاپ دهم.
- کوزر، لوئیس، روزنبرگ، برنارد (۱۳۸۵)، **نظریه‌های جامعه‌شناختی**، ترجمه فرهنگ ارشاد، تهران، نشر نی، چاپ سوم.
- مایرون، وینر (۱۳۵۳)، **نوسازی جامعه**، ترجمه رحمت‌اله مقدم مراغه‌ای، تهران، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، چاپ اول.
- نبوی، لطف‌اله (۱۳۸۴)، **مبانی منطق و روش‌شناسی**، تهران، نشر تربیت مدرس، چاپ اول.
- نودزی، حسینعلی (۱۳۸۸)، **تأملی در روند پارادیم‌نوسازی و مطالعات توسعه**، نظریه وابستگی و پدیده جهانی شدن (نقد و بررسی)، **نشریه علوم سیاسی دانشگاه آزاد کرج**، شماره ۸، صص ۳۱۱-۲۹۱.
- وین، مایرون (۱۳۵۵)، **نوسازی جامعه و چند گفتار در مورد شناخت دینامیسم رشد**، ترجمه رحمت‌اله مراغه‌ای و دیگران، تهران، چاپ سوم.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۰)، **سامان سیاسی در جوامع دستخوش سیاسی**، ترجمه محسن ثلاثی، علم، چاپ اول.
- همیلتون، پیتر (۱۳۷۹)، **تالکوت پارسونز**، ترجمه احمد تدین، تهران، نشر هرمس، چاپ اول.

- Eisenstadt, N., S.(1960), *Modernization: Protest and Change*” Prentice–Hall, Engle wood cliffs.
- Fraizer, J.G(1997), *Sustainable Development in Modern in Elixir or Suck Dress*”, environmental Conservation, 24.
- Haefele, Hery, Mark(2000),”*Walt Rostow, Modernization, and Vietnam Stages of Theoretical Growth*”, PH.D thesis, Harvard university.
- Harrison, David(1988)” *The Sociology of Modernization & Development*” the academic divition of unwin hy man Ltd.
- Hulum, David, Turner, Mark(1990)” *Sociology of Development*” harvester, London.
- Inkeles, Alex(1996)” Making Men Modern: On The Causes and Consequences of Individual Change in Six Developing Countries”, *American journal of sociology*, 75.
- Larrain, Jorge (1989)” *Theories of Development*”, black well.
- Marshall, Barman (1978), ”*All That is Solid Melts to Air*”, Marx, Modernism and Modernization Dissent,25.
- McClelland, j.S. (1996),” *A History of Western Political Thought*”, Rutledge.
- Moor, E, Wilert (1965), “*The Impact of Industry*”, prentice – Hall, Engle wood cliffs.
- Parparat, J., L. (1996), ”*Deconstructing the Development Expert, Gender, Development and the Vulonorable, Groups in Feminism, Post Modetnism Development*”, London Newyork Routledge.
- Pearce, Charles, Kimber(1997)” *Walt Witman Rostow Rhetoric of Modernization Cold War Economic*”, foreign policy advocacy, and social scientific argumentation” PH.D thesis, state university of pensilvania.
- Ray, SDamirendra N.,(2006), *Modern Comparative Politics: Approaches, Methods And Issues* (New Delhi: Prentice- Hall,).
- Tetty, Christian (2005),”*Urbanization in Relation to Socio-Economic Development*” PH.D thesis, university of Arkon.
- Thio, alex (1989),” *Sociology an Introduction*” Harperx Row, New York.
- Wacquant Lioc (1993)” Solidarity, Morality and Sociology” *Journal of the Society for Social Research*, 101.
- Ward, Robert (1969)” Political Modernization” *world Politics*, 15.